

یادداشت

تفاوت ما و آنها

دولت ژاین خودروسازی‌های جنرال‌موتورز و فورد را در سال ۱۹۳۹ از کشور برون کرد و در سال ۱۹۴۹ با تأمین پول از طریق بانک مرکزی آن کشور موسوم به «بانک ژاپن» تویوتا را از ورشکستگی نجات داد. امروز خودروهای ژاپنی همان‌قدر «طبیعی» تلقی می‌شوند که ماهی سالمون اسکاتلندی… اما کمتر از ۷۰ سال پیش اکثر مردم از جمله بسیاری از ژاپنی‌ها بر این باور بودند که صنعت خودروسازی ژاپن اصلا نباید وجود داشته باشد. تویوتا بیش از ۳۰ سال از حمایت‌های تعرفه‌ای و یارانه‌ای بهره‌مند بود اما دولت ژاپن به تدریج با کاستن میزان حمایت‌ها، شرکت تویوتا را مقید کرد زمین بازی خود را به سمت بازارهای جهانی تغییر دهد. دولت ژاپن هرگز تلاش نکرد مدیریت تویوتا را قبضه کند یا در نحوه مدیریت آن شرکت دخل و تصرف داشته باشد، بلکه برعکس دولت ژاپن با حمایت برنامه‌ریزی‌شده و مقطعی و دخالت‌نکردن در شیوه هدایت شرکت‌ها، اجازه آزادسازی اقتصادی ورشد و بالندگی بنگاه‌های اقتصادی را صادر کرد. بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی برجسته و ممتاز (صنایع فلزی، پتروشیمی، نیروگاهی، مخابرات و ارتباطات و…) در اقتصاد ایران یا از طریق دولت‌ها ایجاد و راه‌اندازی شده‌اند یا حمایت دولت‌ها در شکل‌گیری این صنایع و بنگاه‌ها مشهود و اثرگذار بوده است. دولتمردان همواره تلاش کرده‌اند با واگذاری بنگاه‌های اقتصادی، به‌ویژه از طریق بازار سرمایه، میزان و سهم دولت در اقتصاد را کاهش دهند و از سوی دیگر با واگذاری سهام شرکت‌ها، زمینه را برای رقابتی‌ترکردن صنایع فراهم کنند؛ برخلاف آنچه در ژاپن ناظر و شاهد بوده‌ایم که ابتدا دولت‌ها نقش حائز اهمیت در ایجاد صنایع بزرگ ایفا کردند و در ادامه با کم‌کردن میزان حمایت خود از بنگاه‌های اقتصادی، زمینه‌ها را برای ایجاد خلاقیت و نوآوری فراهم کردند. در اقتصاد ایران به ظاهر خصوصی‌سازی بنگاه‌های اقتصادی هرگز نتوانست موتور خلاقیت و رقابت را در اقتصاد روشن کند. در ژاپن دولت‌ها با کاستن تدریجی حمایت خود از صنایع کشور، امکان آزادی عمل بیشتر را برای صاحبان بنگاه‌های تولیدی فراهم کردند. به عبارتی فعالان اقتصادی در یک می‌دانستند تنها راه بقای آنها، افزایش قدرت رقابت‌پذیری و رشد کارایی است. برعکس، در ایران پیوسته بنگاه‌های اقتصادی محتاج و نیازمند به دریافت کمک‌های دولت (مانند یارانه انرژی، نرخ بالای تعرفه گمرکی، عدم اجازه ورود رقبای خارجی و…) بوده‌اند. وابستگی به دولت، دستاویزی را مهیا کرده که دولتمردان خود و دیگران را مجاب کند دخالت‌های گسترده در اداره‌کردن بنگاه‌ای اقتصادی داشته باشند. سؤالی که مطرح است، این است که دولت چگونه قادر است این سطح از دخالت را اعمال کند؟ واقعیت این است که هرچند ظاهراً دولت مالکیت بنگاه‌های اقتصادی را واگذار کرده، ولی مدیریت آنها را در اختیار خود نگه داشته است. مدیران بسیاری از بنگاه‌های اقتصادی توسط دولت انتخاب و منصوب می‌شوند. تفاوت بین ایران و ژاپن در همین‌جا آشکار می‌شود. در ژاپن دولت‌ها طبق یک برنامه‌ریزی مشخص به فعالان اقتصادی هشدار دادند که تا یک زمان معین از حمایت‌ها برخوردار خواهند بود و طی یک دوره باید خود را برای رقابت با رقبای خارجی آماده کنند. اما در ایران، مدیرانی که توسط دولت انتخاب شده‌اند، هیچ‌گاه هشداری از طرف دولت دریافت نکرده‌اند. به عبارتی دولت که به خود هشدار نمی‌دهد یا خود را بازخواست نمی‌کند، پرسش دیگری که شکل می‌گیرد، این است که چرا برخلاف ژاپن، در ایران مدیریت قسمت عمده فعالیت‌های اقتصادی در اختیار دولت باقی مانده است؟ کناره‌گیری از اداره بنگاه‌های اقتصادی و سپردن آن به بخش غیردولتی، به منزله پذیرفتن سلساختار باز و فراگیر اقتصادی است. کشور ژاپن با قبول ساختارهای اقتصادی باز و منعطف، شرایط را برای ورود به عرصه جهانی امکان‌پذیر کرد. افزایش خلاقیت و نوآوری و رشد کارایی و بهره‌وری و در نهایت رشد اقتصادی در ژاپن را باید مدیون کشوند درهای اقتصاد دانست. این کشور با فهم دقیق این مطلب که در ابتدا دولت باید نقش بر جسته‌ای را در راه‌اندازی صنایع مادر ایفا کند و در ادامه باید برای کاستن میزان حمایت و دخالت خود کام بردارد، قدم‌های مؤثری به سمت آزادسازی اقتصادی برداشت. سخن آخر این‌که مربی‌ای که می‌خواهد شنّا را به یک کودک آموزش دهد، لازم است ابتدا به ساکن، آموزش را از منطقه کم‌عمق استخر و با تجهیزات آموزشی (مانند تخته شنا) شروع کند، اما برای ادامه فرایند یادگیری، باید به تدریج از سطح حمایت خود بگاهد تا کودک بتواند بدون اتکا به مربی خود، آهسته‌آهسته تبدیل به یک شناگر ماهر شود. تاریخ بیانگر حمایت کشورهای صنعتی از صنایع تازه‌متولدشده خود از طریق پرداخت یارانه‌ها، محدودیت واردات و افزایش تعرفه‌ها بوده است. نرخ تعرفه ثبت‌شده در اوایل قرن ۲۰ در فرانسه حدود ۳۰ درصد، آمریکا ۴۰ درصد و بریتانیا ۵۰ درصد است. اما در ادامه به منظور افزایش قدرت رقابت‌پذیری و افزایش خلاقیت و نوآوری، میزان حمایت‌ها رو به افول گذاشت. قابل ذکر است که تمامی کشورهای صنعتی به طور مشابه از الگوی آزادسازی اقتصاد تبعیت کرده‌اند. در ایران دولت‌ها هرگز حاضر نبوده‌اند در مسیر آزادسازی اقتصادی کام بردارند. فوکویاما در کتاب «نظم و زوال سیاسی» اشاره می‌کند در غالب موارد (مانند بریتانیا، فرانسه، آلمان، آمریکا، کره جنوبی و…) کشورها پس از پذیرفتن ساختارهای اقتصادی باز، رقابتی و آزاد، خود‌اگاه یا ناخوداگاه به سمت ساختارهای سیاسی فراگیر، غیر انحصاری و آزاد سوق داده شده‌اند. ساختارهای سیاسی فراگیر باعث می‌شود از میزان قدرت و تمرکز ساختارهای سیاسی فعلی کاسته شود و سهم و میزان مشارکت مردم در اداره نظام سیاسی کشور افزایش یابد. ساختار سیاسی ایران هرگز از کم‌کردن سهم و میزان مشارکت و دخالت خود در ساختار اقتصادی ایران استقبال نکرده است. به عبارتی دست اقتصاد ایران زیر چرخ سیاست گرفتار شده است. ورود به مجاری اقتصاد باز و رقابتی، زمینه‌ساز کششودن ساختار سیاسی بسته و فراج‌کردن ساختار سیاسی غیررقابتی و سلطه‌جو است. به گفته عجم وغللو در کتاب «باران‌باری ملت‌ها»، لازمه بقای سازمان‌های اقتصادی فراگیر، وجود و استمرار سازمان‌های سیاسی فراگیر است.

مترو تهران نیازمند توسعه و نگهداری مستمر

با این حال، در همان طرح، مجموعه‌ای از بزرگراه‌ها از جمله همت، رسالت، نیایش، نواب، یادگار امام، امام‌علی، صدر-بابایی و… پیش‌بینی شد که بعدها مرحله‌به‌مرحله اجرا شدند. در کشیدن دو طبقه بزرگراه صدر هم موضوع انتخاب میان مترو یا بزرگراه نبود، بلکه چگونگی تکمیل یک شبکه چندلایه حمل‌ونقل بود. اینکه امروز بگوییم مترو بازدهی بیشتری دارد کاملاً درست است؛ اما این یک نتیجهٔ امروزین با داده‌های امروز است. و اتوبان صدر هنوز هم یک شاهکار اجرایی و مهندسی سازه محسوب می‌شود. به‌رحال با تراکم زیاد مسکونی انباشت‌شده در منطقه یک تهران که در اثر سالیان سال ساخت برج باغ بیش آمده، اگر بزرگراه صدر هشت طبقه هم بشود، باز آن منطقه همچنان در ترافیک غرق خواهد بود؛ چراکه مسئله در افزایش قابلیت جابه‌جایی نیست، بلکه در عدم توسعه متوازن به‌ویژه از منظر سرنانه فضای سبز، الگوی حمل‌ونقل، الگوی سفر، فرهنگ گردشگری و… است. محمدرضا اعتضامی معتقد است ترافیک یک پدیده مستقل از زندگی شهری و استقرار انسان‌ها در مکان جغرافیایی نیست. او چنین ادامه می‌دهد: بحران ترافیک تهران چندوجهی است که البته در شهرهای دیگر هم در حال تکریر است؛ می‌چو آن نبود گزینه‌های جایگزین به تناسب نیاز است که با گسترش مترو و اتوبوس و حمل‌ونقل عمومی می‌شود آن را کاهش داد. وجه دیگر آن مربوط به فرهنگ رانندگی است که با افزایش نظارت بر نظم تردد و افزایش فرهنگ رانندگی می‌تواند کاهش یابد. وجه دیگر مربوط به الگوی مصرف است که زیست خودرومحور، منجر به الگوی بگانه استفاده از خودرو می‌شود که خود از چندین عامل مثل کمبود امنیت معابر و نبود انتخاب تردد ایمن و متناسب با تنوع نیاز حرکت، تأثیر می‌پذیرد. در نگاه خودرومحور، نقاط خرد و پراکنده تأمین نیازهای روزمره به ناچار متمرکز تبدیل می‌شوند و در نتیجه امکان دسترسی محلی-غیرخودرویی، به دست‌رسی فرامحله‌ای بدل می‌شود. وجه دیگر زون‌بندی و پخشایش امکانات است. در واقع تا وقتی شهرسازی دقیق و محله‌محور پایه برنامه شهرسازانه قرار نگیرد، مشکلات حرکتی باقی خواهند ماند.

در کهکشان پرنور اندیشه ایرانی، گاه آثاری ظهور می‌کنند که نته‌تها در زمانه خود می‌درخشند، بلکه نوری پایدار بر هزارتوهای تاریخ و فرهنگ می‌تابانند. باری پس از انتشار شاهکار «ضحاک ماردوش» که با نگاهی ادبی و کلان، داستان این اسطوره کهن را بررسی و تحلیل کرده است، علی رضاقلی با تاثیرپذیری از آن اثر (به نظر نگارنده)، گامی فراتر نهاد و در کتاب «جامعه‌شناسی خودکامگی»، این اسطوره را به‌مثابه کلیدی برای رمزگشایی از معمای دیرپای جامعه ایرانی در این سرزمین به کار گرفت. رضاقلی با جسارتی کم‌نظیر، تحلیل را از حوزه ادبی به حوزه جامعه‌شناسی کشاند. این کتاب فراتر از یک تحلیل آکادمیک صرف، یک مکاشفه دردناک اما ضروری در روان جمعی ماست؛ آینه‌ای که رضاقلی با مهارت تمام در برابر ما قرار می‌دهد تا الگوهای ذهنی، ساختارهای اجتماعی و بن‌بست‌های فرهنگی‌ای را بازشناسیم که گویی از اعماق شاهنامه، سایه‌شان بر سرنوشت ما سنگینی می‌کند.

اسطوره نه قصه شب، که شالوده تحلیل

نقطه عزیمت و اوج درخشش کتاب، رویکرد منحصربه‌فرد آن به اسطوره است. رضاقلی از دام نگاه تقلیل‌گرایانه‌ای که اسطوره را صرفاً افسانه‌ای کهن یا روایتی تاریخی می‌پندارد، می‌ره‌د و با نگاهی ساختارگرا و جامعه‌شناختی، داستان ضحاک را به عنوان یک «مدل تحلیلی» قدرتمند به کار می‌گیرد. او نشان می‌دهد چگونه فردوسی بزرگ، این حکیم هزاره‌ها، در تاروپود این داستان به‌ظاهر ساده، پیچیده‌ترین مناسبات قدرت، الگوهای رفتاری جامعه و آسیب‌شناسی فرهنگ قبیله‌ای را به تصویر کشیده است. در دستان توانمند رضاقلی، هر عنصر داستان معنایی عمیق‌تر می‌یابد: سقوط جمشید از اوج فرهنگندی به حضیض ناسپاسی و ادعای خدایی، صرفاً روایت غرور یک پادشاه نیست، بلکه تحلیل دقیق مکانیسم فسادآور قدرت در غیاب نهادهای کنترل‌کننده است؛ قدرتی که در نهایت پیوند خود را با فز ایزدی و مردم از دست می‌دهد. ظهور ضحاک نه یک اتفاق، که نتیجه طبیعی استیصال جامعه‌ای است که از اصلاح درون ناامید شده و به یک «ناجی» بیگانه و حتی اهریمنی پناه می‌برد. پدرکشی او و سپس ارشدن جمشید، بازتاب فرهنگ خشنودت ایران و بی‌ثباتی ذاتی قدرت مبتنی بر زور در نظام قبیله‌ای است. مارهای روی دوش ضحاک، استعاره‌ای درخشان از طبیعت سیری‌ناپذیر و انگل‌وار خودکامگی است که برای بقای خود، ناگزیر از بلعیدن «مغز» -نماد خرد، اندیشه، نخیکان و آینده جامعه- است.

حکومت هزارساله ضحاک بر پایه «ترس»، جان‌مایه اصلی آن سیستم را تشکیل می‌دهد؛ ترسی که نته‌تها به مردم، بلکه بر خود ضحاک نیز مستولی است و هرگونه یویایی و امنیت را از جامعه سلب می‌کند. عملکرد ارمایل و گرمایل، نمادی از مقاومت حداقلی و تلاش برای بقا در دل سیستم است؛ مقاومتی که گرچه ارزشمند است، اما ساختار را به چالش نمی‌کشد و صرفاً از شدت فاجعه می‌کاهد. قیام کاوه آهنگر با درشتی از پیش‌بند

نقدی بر شاهکار «جامعه‌شناسی خودکامگی»

آینه‌ای فرازمانی، پژواکی در هزارتوهای تاریخ



امیر رضا عطاسی

کارشناس ارشد مدیریت ساخت

چرمی، تجلی شورش از پایین و قدرت توده‌های زحمتکش در برابر بیداد است؛ قیامی که با پیوستن به فریدون (نماد مشروعیت سنتی)، ائتلافی برای سرنگونی استبداد می‌سازد. به بند کشیدن ضحاک در داموند به‌جای کشتن او، حامل پیامی عمیق است: شـر ریشه‌کن‌شدنی نیست، بلکه باید همواره مهار شود و تحت نظارت قرار گیرد.

این خوانش جامعه‌شناختی از اسطوره، به ما امکان می‌دهد الگوهای پنهان در پس روایت‌های آشنا را کشف کنیم و به درکی ساختاری از پدیده‌های تاریخی شاهان ایران برسیم.

کالبدشکافی «فرهنگ قبیله‌ای»؛ ریشه‌های یک بیماری مزمن
ستون فقرات تحلیل رضاقلی، مفهوم «فرهنگ قبیله‌ای» است. او با وسواسی تحسین‌برانگیز، مؤلفه‌های این فرهنگ را که معتقد است شالوده عقب‌ماندگی تاریخی ایران بوده، کالبدشکافی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه این فرهنگ در تمام تاروپود جامعه ریشه دوانده است:
در **حوزه اقتصاد**: روابط مولد و پایدار شکل نمی‌گیرد و غارت (چه چپاول مستقیم و چه بهره‌کشی بی‌ضابطه از منابع) الگوی غالب است. امنیت اقتصادی وجود ندارد و مالکیت همواره در معرض تهدید است. جامعه به‌جای تولید، به دنبال منابع آماده (مانند گاو شیرده مرداس) است و به دولت وابسته می‌ماند.

در **حوزه اجتماع و روابط**: نهادهای مدنی مستقل و قدرتمند شکل نمی‌گیرند. روابط عمدتاً عمودی (بالا به پایین) و مبتنی بر ترس یا تملق است. رقابت سالم جای خود را به حذف می‌دهد. کینه‌کشی و انتقام بر گفت‌وگو و سازش غلبه دارد.

در **حوزه ذهنیت و فرهنگ**:

- جبرگرایی، مانع از پذیرش مسئولیت و اقدام برای تغییر می‌شود
- جامعه دچار انفعال، سطحی‌نگری و فقدان روحیه نقد است و به‌راحتی تحت تأثیر عوام‌فریبی قرار می‌گیرد
- مشکلات به‌جای تحلیل ساختاری، به صورت شخصی (بدذاتی افراد یا بدشانسی) تفسیر می‌شوند.

در **حوزه دانش و نخبگان**: کارشناسی به‌جای تحلیل مستقل، به تملق‌گویی تبدیل می‌شود. نخبگان منتقد، فاقد مخاطب واقعی در جامعه هستند «پیام بی‌مخاطب» و اغلب منزوی می‌شوند. عرفان نیز به دلیل انزواطلبی، نتوانسته نقش مؤثری در تغییر ساختاری ایفا کند.

آینه‌ای فرازمانی: پژواک الگوهای ضحاک در تاریخ

شاید تکان‌دهنده‌ترین و درخشان‌ترین وجه کتاب

«جامعه‌شناسی خودکامگی»، فرازمانی‌بودن تحلیل آن است. وقتی رضاقلی اقتصادی را توصیف می‌کند که به‌جای تولید پایدار، بر رانت و غارت منابع متکی است و امنیت اقتصادی شکننده‌ای دارد؛ وقتی جامعه‌ای را می‌بینیم که در برابر مشکلات ساختاری دچار انفعال می‌شود، اما گاه در بزنگاه‌هایی به شورش‌های ناگهانی و هیجانی روی می‌آورد؛ وقتی شاهدیم که چگونه ذهنیت جادومحور و پناه‌بردن به راه‌حل‌های غیرعقلانی همچنان در کنار مظاهر مدرنیتـه حضور دارد؛ وقتی می‌بینیم که نقد ساختاری جای خود را به شخصی‌سازی مشکلات می‌دهد و انگشت اتهام به سوی افراد نشانه می‌رود و مهم‌تر از همه، وقتی نگرانیم که مبدا تلاش‌ها برای تغییر، دوباره در دام الگوی «شبهات غالب به مغلوب» بیفتد و چرخه معیوب گذشته بازتولید شود، در تمام این لحظات، گویی صدای تحلیل رضاقلی از اعماق تاریخ به گوش می‌رسد.

فردوسی: جامعه‌شناس زمانه و فرا زمان

رضاقلی در این کتاب، مقام فردوسی را از یک شاعر صرف، به جایگاه یک متفکر اجتماعی ژرف‌اندیش ارتقا می‌دهد. او نشان می‌دهد چگونه فردوسی، با هوشمندی تمام، نه‌تنها روایتگر تاریخ اسطوره‌ای، بلکه منتقد تیزبین زمانه خویش (عصر سلطه ترکان غزنوی و خلافت عباسی) بوده است. شاهنامه در این خوانش، به یک متن چندلایه تبدیل می‌شود که هم روایتگر گذشته است، هم نقد حال و هم ارائه‌دهنده آرمان (پادشاهی دادگر فریدون). فردوسی با خلق شخصیت‌هایی همچون کاوه و فریدون و ترسیم آرمان‌شهری مبتنی بر خرد و داد، درواقع در برابر فرهنگ قبیله‌ای زمانه خود، یک «ضد فرهنگ» را پیشنهاد می‌کند.

سخن پایانی: شاهکاری که باید خواند و بازخواند

«جامعه‌شناسی خودکامگی» علی رضاقلی، کتابی نیست که بتوان به‌سادگی از کنار آن گذشت. این اثر، با تحلیل بدیع، زبان گیرا و ارتباط عمیقش با الگوهای پایدار فرهنگ ما، جایگاهی منحصربه‌فرد در میان آثار اندیشه اجتماعی ایران دارد. این کتاب یک شاهکار است، زیرا ما را به سفری پرماجرا در تاریخ و فرهنگ خود می‌برد و وادارمان می‌کند با ریشه‌های عمیق‌ترین مشکلات‌مان روبه‌رو شویم. این یک آینه است که بدون روتوش، تصویری دردناک اما واقعی از «خود» جمعی‌مان را نشان می‌دهد و مهم‌تر از همه، این یک دعوت به اندیشیدن و تغییر است؛ دعوتی برای اصلاح جامعه برای ساختن فردایی که در آن، خرد و دادگری فریدون، نه یک آرمان دوردست، که واقعیتی پایدار باشد.

خواندن این کتاب، نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت است برای هر ایرانی که می‌خواهد بفهمد چرا تاریخ این سرزمین گاه این‌چنین تلخ تکرار شده است و چگونه می‌توان راهی به سوی آینده‌ای روشن‌تر در اصلاح جامعه گشود. این کتاب، گنجینه‌ای از تحلیل و بینش است که خواندن و بازخواندنش، هر بار افق‌های تازه‌ای را به روی ما می‌گشاید.

بودجه‌ای برای حفظ تعادل شکننده

بودجه‌ای، نه انبساطی به معنای تحریک واقعی اقتصاد و نه انقباضی به معنای ریاضت ساختاری



محسن راچی اسدآبادی

مدرس دانشگاه و پژوهشگر اقتصاد بخش عمومی

است. اما در سطح واقعی، یعنی پس از تعدیل اثر تورم، بسیاری از این افزایش‌ها یا خنثی می‌شوند یا حتی به کاهش قدرت خرید منجر می‌شوند، بنابراین اطلاق عنوان «انبساطی» به بودجه ۱۴۰۵، بدون این تفکیک، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. این بودجه ممکن است در حسابداری اسمی بزرگ‌تر به نظر برسد، اما در تجربه روزمره خانوارها، به‌ویژه حقوق‌بگیران و مستمری‌بگیران، ماهیتی انقباضی دارد.

در کنار تراز عملیاتی، بررسی تراز سرمایه‌ای نیز تصویر مهمی از جهت‌گیری بودجه ارائه می‌دهد. تراز سرمایه‌ای منفی حدود ۳۲۶ هزار میلیارد تومان نشان می‌دهد مخارج عمرانی دولت همچنان بیش از منابع حاصل از واگذاری دارایی‌های تملک دارایی‌های سرمایه‌ای پیش‌بینی شود، اما تجربه سال‌های اخیر نشان داده تحقق این منابع با موانع جدی حقوقی، اداری و نهادی مواجه است. ازاین‌رو هرگونه جهش عمرانی باید به طور جدی مشروط به تحقق واقعی این منابع و توان اجرایی دستگاه‌ها باشد.

در این‌میان تراز مالی مثبت حدود ۹۴۱ هزار میلیارد تومان نقشی‌کلیدی در فهم سازوکار بودجه ۱۴۰۵ دارد. این تراز مثبت به معنای آن است که واگذاری دارایی‌های مالی، ازجمله انتشار اوراق، بیش از بازپرداخت تعهدات مالی پیش‌بینی شده است. با این حال، مقایسه تطبیقی با سنوات گذشته نشان می‌دهد این تراز مثبت نه برای ایجاد انبساط جدید، بلکه عمدتاً برای پوشش کسری‌های عملیاتی و سرمایه‌ای به معنای انقباض بوده است. به عبارت دیگر، دولت از این ابزار برای جلوگیری از فروپاشی ترازها استفاده می‌کند، نه برای اجرای سیاست‌های محرک جدید.

دیدگاه

حق اعتراض وچگونگی تحقق آن

محمدمقصود

حقوق دان

در قانون اساسی ایران، اعتراض مسالمت‌آمیز نه یک امتیاز سیاسی، بلکه یک حق شهروندی به رسمیت شناخته شده است. با این حال، در زیست روزمره، کمتر شهروندی می‌داند چگونه می‌تواند از این حق استفاده کند، به کدام مرجع مراجعه کند و از چه مسیری اعتراض خود را «قانونی» بیان کند. همین شکاف میان قانون و واقعیت، اعتراض را از یک ابزار مدنی به یک مسئله امنیتی تبدیل کرده است. اصل بیست‌وهفتم قانون اساسی به‌صراحت اعلام می‌کند تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح و به شرط عدم اختلال به مبانی اسلام، آزاد است. نفس شناسایی این حق در متن قانون اساسی نشان می‌دهد که قانون‌گذار، اعتراض را نه تهدید، بلکه بخشی از سازوکار مشارکت عمومی تلقی کرده است. با این حال، مسئله اصلی نه در «اصل حق»، بلکه در «امکان تحقق آن» نهفته است. حقوق عمومی صرفاً به شناسایی حقوق اکتفا نمی‌کند، بلکه تحقق عملی حق را جزئی جدایی‌ناپذیر از آن می‌داند. حق به مسیر اعمال آن روشن نباشد، در عمل به حقی تعلیق‌شده تبدیل می‌شود. یکی از مهم‌ترین مشکلات حق اعتراض در ایران، فقدان یک سازوکار شفاف اجرایی است. مشخص نیست کدام نهاد مرجع صدور مجوز تجمع است، این نهاد در چه بازه‌ای موظف به پاسخ‌گویی است، در صورت سکوت یا رد درخواست، چه مرجع استیضاح وجود دارد و مسئولیت تأمین امنیت تجمع برعهده کدام نهاد است. در حقوق عمومی، این وضعیت به معنای «بی‌اثرشدن حق» است، زیرا شهروند نمی‌تواند رفتار خود را با قانون تطبیق دهد. نتیجه این می‌شود که هر تجمعی، بیشاپیش در معرض برچسب «غیرقانونی» قرار می‌گیرد، حتی اگر ماهیت آن کاملاً مسالمت‌آمیز باشد. یکی از آسیب‌های جدی وضعیت فعلی، فقدان تفکیک روشن میان مفاهیم «اعتراض»، «تجمع غیرمجاز» و «رفتار مجرمانه» است. در حقوق، تفاوت بر شخصی‌بودن مسئولیت و تفکیک رفتارهاست. اما در عمل، مرز میان اعتراض مدنی و کنش مجرمانه اغلب مخدوش می‌شود.

این ابهام نه‌تنها شهروند را دچار سردرگمی می‌کند، بلکه نهاد مجری قانون را نیز در موقعیتی قرار می‌دهد که به‌جای اجرای دقیق قانون، به تفسیر سلیقه‌ای متوسل شود. نتیجه، تضعیف حاکمیت قانون و گسترش بی‌اعتمادی عمومی است. نادیده‌گرفتن امکان اعتراض قانونی، صرفاً یک مسئله حقوقی نیست، بلکه پیامدهای اجتماعی گسترده‌ای دارد. جامعه‌ای که امکان بیان رسمی نارضایتی در آن محدود باشد، ناگزیر شاهد انتقال اعتراض به فضاهای غیررسمی، کنترل‌ناپذیر و بعضاً پرهزینه خواهد بود.

در چنین شرایطی نارضایتی‌ها انباشته می‌شوند، گت‌وگوی اعتراضی جای خود را به تقابل می‌دهد، سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی کاهش می‌یابد و قانون، به‌جای مرجع حل اختلاف، به عامل تنش تبدیل می‌شود.

در نظریه‌های نوین حقوق عمومی، اعتراض مسالمت‌آمیز یکی از ابزارهای تنظیم رابطه دولت و جامعه تلقی می‌شود. اعتراض، امکان شنیده‌شدن صداهای حذف‌شده از فرایند تصمیم‌گیری را فراهم می‌کند و به اصلاح سیاست‌ها کمک می‌رساند. برخلاف تصور رایج، به‌رسمیت‌شناختن اعتراض، نشانه ضعف حاکمیت نیست، بلکه نشانه اعتماد به ظرفیت‌های جامعه و اطمینان از کارآمدی قانون است. جامعه‌ای که مسیر اعتراض قانونی دارد، کمتر دچار بحران‌های ناگهانی و پرهزینه می‌شود.

در یک جمع‌بندی، مسئله امروز، افزودن حق جدید به قانون اساسی نیست، حق اعتراض از پیش وجود دارد؛ مسئله، بازگرداندن این حق از سطح متن به سطح واقعیت است. تدوین این‌نامه شفاف، تفکیک دقیق مفاهیم حقوقی و تغییر نگاه از امنیت‌محوری به قانون‌محوری می‌تواند اعتراض را از تهدید به فرصت تبدیل کند. تا زمانی که شهروند نداند چگونه می‌تواند قانونی اعتراض کند، قانون در ذهن او نه پناهگاه، بلکه مانع خواهد بود و جامعه‌ای که قانون را مانع بداند، دیر یا زود هزینه آن را خواهد پرداخت.